

یادداشت ۱۹

گزارش نوزدهمین جلسه محاکمهی حمید نوری (عباسی) از استکهلم امیرجواهری لنگرودی

amir_772@hotmail.com

چهارشنبه ۳۱ شهریور ۱۴۰۰ برابر با ۲۲ سپتامبر ۲۰۲۱



هفته هفتم و نوزدهمین جلسه دادگاه حمید نوری (عباسی)، در سالن ۳۷ دادگاه مرکزی شهر استکهلم پایتخت سوئد، چهارشنبه ۳۱ شهریور برابر ۲۲ سپتامبر، به جرم مشارکت در کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷، کار خود را به پیش برد.

نوزدهمین جلسه دادگاه حمید نوری، دادیار پیشین زندان گوهر دشت کرج، با ادامه شهادت "مسعود اشرف سمنانی" در استکهلم سوئد برگزار شد.

در این نشست مسعود اشرف سمنانی بعنوان دهمین شاکی و شاهد بعد از آقایان:

- ۱- ایرج مصداقی ۲- نصرالله مردانی ۳- مهدی برجسته گرمرودی ۴- همایون کاویانی ۵- سیامک نادری ۶- محسن اسحاقی ۷- رمضان فتحی ۸- مهدی اسحاقی ۹- علی اکبر بندلی (اکبر بندعلی)، شهادت داده‌اند.

مسعود اشرف سمنانی در جلسه دیروز، دادرسی دادگاه بعنوان شاکی و شاهد حضور داشت و وکیل مشاور او ضمن معرفی اش وضعیت او را برای دادگاه تعریف نمود و رئیس دادگاه روند پیشرفت دادگاه را برایش توضیح داد و پس آنگاه دادستان به طرح پرسش‌های خود پرداخت و کلای مدافع نوری، فرصت طرح پرسش‌های خود را نیافتند. از این رو حضور دیگر باره مسعود اشرف سمنانی در

ادامه نشست دیروز برای دریافت اظهارات وی و طرح پرسش ها از آقای مسعود اشرف سمنانی است.

ازرخداد خبری این روز اعلان این موضوع بود:

دوازدهمین شاکی دادگاه می بایست "حمیدرضا خلاق دوست" می بود. اما متأسفانه وی چهار ماه پیش به دلیل ابتلا به کرونا فوت کرده بود. حمیدرضا خلاق دوست ۱۰ سال در زندان بود و شاهد جنایات حمید نوری بود که زندانیان را برای اعدام می برد. قبلا پلیس ویدیویی از وی ضبط کرده بود که قرار بود امروز در دادگاه پخش شود اما این ویدیو پخش نشد.

برخی خود ویژه گی های اظهارات مسعود اشرف سمنانی:

حمید نوری را چندین بار در "راهروی مرگ" دیدم که دوست هایم رابه سمت حسینیه زندان گوهردشت برده است. من خیلی از دوستانم را در "راهروی مرگ" برای آخرین بار دیدم!

من خودم دوباره طرف "هیئت مرگ" برده شدم و در آنجا بچه هایی را دیدم که به سمت حسینیه گوهردشت برای اعدام رفتند. دیدم که حمید عباسی لیست اسامی آنها را می خواند. آنها را از بندهای مختلف فرعی های زندان جمع می کردند و به طرف دادگاه می بردند، گزارشات داخل زندان این بچه ها را حمید عباسی و ناصریان تهیه می کردند.

مسعود بر آنستکه: همه آنهایی که رفتند و اعدام شدند چه مجاهد و چه چپ، انسان های واقعی بودند که برای آزادی و انسانیت تلاش می کردند.

در دادگاه مسعود اظهار داشت:

فکر من این بود امروز من را برای اعدام میبرند، فردا می برند یا روز بعد تر؟ در فکر من با دوستانم و با خانواده ام صحبت می کردم! در سلول روی دیوار نوشته بود: " ای سروایستاده، همواره ایستاده بایست!" حسین فیض قبلا آنجا چیزی نوشته بود، الان آنرا به خطر ندارم. به مادرم فکر می کنم. به پدرم فکر می کردم. به مادر و پدرهای فکر می کردند که بچه هایشان را از دست داده بودند. همسرها، خواهرها و برادرها، به چه گناهی؟! نمی توانستم بفهمم چرا ما را اعدام می کنند. من یاد وقتی به سوئد آمدم، به خاطر همین شکنجه هایی که بهمین شده بود، اقامت گرفتم. مسعود تمام مدت در بیان این خاطرات سلول اشک میریخت.

مسعود سمنانی، مهندس آرشیوتکت بوده و بخشی از نقشه های زندان اوین را او برای کتاب ایرج مصداقی ترسیم نموده است، که دادستان همواره از آنها استفاده می نماید.

با هم دادگاه امروز را دنبال می کنیم!

دادستان به طرح چند پرسش تکمیلی اشاره داشت. از جمله پرسید: شما از شخصی اسم بردید. به نام هادی و من نتوانستم فامیلی اش را یادداشت بکنم. فامیلی اش چه بود؟

مسعود سمنانی: فامیل اش، طالبی بود و در لیست آ (A) هست!

دادستان: آن اسمی که ما داریم هادی صابری است و شماره آ (A) ۵۱ است!

مسعود سمنانی: شاید من اشتباه می کنم.

دادستان: چه چیزی را اشتباه می کنی؟

مسعود سمنانی: شاید طالبی و صابری را اشتباه می کنم!

دادستان: پس مطمئن نیستی؟ حالا دوباره برمی گردم و راجع به این شخص

صحبت می کنم. دادستان ادامه داد: یک اسم دیگری هم بردی به نام مجید

چمشیدات. اگر درست گفته باشم!

مسعود سمنانی: چمشیدیت

دادستان: او هم در فرعی بود؟

مسعود سمنانی: بله. او هم در فرعی بود. من و چمشیدیت با هم از اوین به گوهر دشت

رفتیم و از بیرون زندان هم من او را می شناختم.

دادستان: تعریف کن!

مسعود سمنانی: چی را تعریف کنم؟

دادستان: گفתי از قبل زندان هم او را می شناسم! منظور قبل از زندان چی است؟

مسعود سمنانی: من در بخش دانشجویی سازمان مجاهدین فعالیت می کردم. بعد

در یک سری جلسات او را ملاقات کردم بعد که به زندان آمدیم، فکر کنم سال 65،

دوباره یکدیگر را دیدیم. در درون زندان اوین در همان مجموع ای که اعصاب غذا

کردیم، ما را با یکدیگر به گوهر دشت بردند.

دادستان: خوب یکی دیگر هم حمید نجاتی خلق دوست، درباره او هم بگو!

مسعود سمنانی: وقتی ما را در فرعی تقسیم کردند. او تا قبل از اعدام، با ما بود.

دادستان: منظور تا قبل از اعدام ها چیست؟

مسعود سمنانی: منظورم اینست که؛ آن بچه ها را چند و چند بیرون می بردند، من

دیگر آنها را ندیدم! ولی بعد از انفرادی من، وقتی به سالن عمومی برگشتیم، دوباره

او را دیدم.

دادستان: قبل از اینکه فرعی باشی، آیا قبل اش هم او را دیده بودی؟

مسعود سمنانی: یادم نیست! کسی دیگری را هم می توانم بگویم که در همان فرعی

بوده و اعدام شده است؟

دادستان : بله . فقط آرام بگو که ما بتوانیم بنویسیم!
مسعود سمنانی: ابراهیم اکبری صفت - حجت نیکخویی -
دادستان: تو گفتی که دوبار تورا به "راهروی مرگ" و "کمپته مرگ" می برند و
گفتی که دلیل چرایی بردنت را هم می دانستی؟ حالا از احساسات می توانی برای
ما تعریف بکنید، وقتی تورا به آنجا می برند، چه حس کردی تا ما متوجه گردیم؟
مسعود سمنانی: اوبا بغض می گوید؛ من یادم است که من و حمید را به "راهروی
مرگ" بردند. فکر کنم در یک بعد از ظهری، بغل هم نشسته بودیم. من در این
فکر بودم که این بچه ها که اینگونه ردیف شدند، دارند برای اعدام شدند میروند.
من فکرمی کردم که بخشی از وجودم به سمت مرگ می رود و یک بخش وجودم
می گوید: زنده بمان! آن موقع با خودم فکرمی کردم که طناب به اینجام رسید و الان
رفتم روی چهارپایه و ممکنه الان برنند زیر چهارپایه! در ذهنم فقط باشوهر
خواهرم که در سال ۱۶ اعدام شده بود صحبت می کردم. اسمش سهراب و ار من
بزرگتر بود. می گفتم: سهراب به من کمک کن اگر جایی رسید که باید انتخاب بکنم
به من بگو تا راحت بمیرم! آن بچه ها واقعا کاری نکرده و بی گناه کشته شدند. من
اصلا باور نمی کردم که چرا آنها باید کشته شوند! واقعا نمی توانستم بفهمم که چرا
کسانی مثل حمید نوری حاضرند، این بچه ها را به راحتی و با خون سردی ببرند
و دسته و دسته اعدام شان کنند! مگر ما چه کار کرده بودیم. مگر ورزش دسته جمعی
کردن، یا به صورت اشتراکی زندگی کردن، مگر جرم است؟ ما باید چه شکلی در
زندان زندگی می کردیم؟ ما حکم گرفته بودیم. چرا برای اینکه مصاحبه نکنند ،
آنها را کشتند؟ چرا مادر و پدرهای آن بچه ها منتظرشان بودند و چشم انتظار این بودند
که آزاد گردند! - تمامی این عبارات را مسعود با اشک ریختن بر زبان جاری می
کرد. جو سنگین بر دادگاه حاکم کرده بود.

دادستان: مرسی... کافیه بسیار متشکریم - فهمیدیم - برایتان بسیار سخت بوده است.
دادستان ادامه می دهد: اکی تو تعریف کردی و حمید نوری را نشان دادی و گفتی
اورامی شناسی که همان حمید عباسی است که در گوهر دشت در "راهروی مرگ"
دیدي، کسیکه در سال ۶۰ مصاحبه می کرد. همچنین خودت این حمید عباسی را
در حین مصاحبه با خودت در زندان اوین هم دیدی و ملاقات کردی. همه جاهایی که
اسم بردم، همین یک شخص عباسی بود؟

مسعود سمنانی: بله حمید عباسی آنروز و حمید نوری الان!
دادستان: کاملا مطمئن هستی که این همان شخص است؟
مسعود سمنانی: بله و بله! فقط این فرد آن روز، یک چیزی شبیه سن من بوده،
امروز مسن تر شده است و موهایش ریخته است.

دادستان: پرسش اینست که؛ چه چیزی وسیله می شود که تو بگویی حمید عباسی
آنروز همین نوری امروز است؟

مسعود سمنانی: به نظرم صدایش کمی پیرتر شده است. این صدایی است که من
در مصاحبه ها شنیدم. صورتش همان صورت است و کمی پیرتر شده است.
دادستان: درست است که شما به "ایران تریونال" رفته بودید؟
مسعود سمنانی: بله

دادستان: می خواهم عکسی را به شما نشان بدهم. اینکه دلیل رفتن ات به "ایران
تریونال" این بوده که خودت یکی از بازماندهگان کشتار دهه شصت بودی و یکی
از نزدیکان در ایران اعدام شده بود. ارتباط تو با "ایران تریونال" چه شکلی
برقرار شد، اسناد خودت را به شکل کتبی و شفاهی و یا هر دو شکل، به آنجا فرستادی؟
مسعود سمنانی: به هر دو شکل. بخشی کتبی و بخشی هم شفاهی!
دادستان: اولین بخشش چه بود؟

مسعود سمنانی: اولین بخشش نوشتاری بود که در آن تاریخ به ذهنم آمد، نوشتم
و برای آنها فرستادم.

دادستان: بعد از اینکه دادگاه شکل گرفت، تو کجا رفتی؟ چون می دونم بعضی ها
در لندن بودند و بعضی ها در هاگ کردند.

مسعود سمنانی: به من گفتند؛ تو باید اظهاراتت را در لندن بدهی!
دادستان: خوب الان مطالبی که نوشتید و گفتید را می بینیم. از جمله اینکه، خودت
در گوردهشت بودی. شاهد بردن بچه ها برای اعدام کردن و اینکه بچه ها برای
آمی تاترمی بردند و همینطور بچه ها را از بند شما چندین بار بردند و هرگز برنگشتند!
دادستان: وقتی اینرا می نوشتی، کدام بخش زندانی ها مد نظرت بود که برنگشتند؟
مسعود سمنانی: مجموعه زندانی ها بخصوص زندانیانی که در طول سال ها زندان
بودند در قزل حصار - اوین و گوردهشت و همه زندانیان مدنظرم بود.

دادستان: بعد در اظهاراتت می بینیم که نوشته شده که چه شکلی این اعدام ها شروع
شد و تاریخش را هم نوشتی و گفتی از بیستم (۲۰)، مرداد ۸۸ و نام اشخاصی را هم که
شرکت داشتند، نوشتی. ولی در بازجویی امروزت در اینجا، تاریخ ۸ مرداد می
گویی و اگر یادم باشد و آن تاریخ را تبدیل بکنیم، سی ام (۳۰) مرداد می شود. نتیجه
اینکه تاریخی که امروز گفتی با تاریخ آن روزتان فرق می کند!

مسعود سمنانی: من آن روز اطلاع درستی از تاریخ نداشتم و دقت هم نکردم!
دادستان: خوب چه جوری برداشت کنم. بعدا متوجه شدی یا دیگران چه تاریخی
گفتند، چه جوری متوجه شدی؟

مسعود سمنانی: من تاریخ را آن موقع خوب نمی فهمیدم ولی بعدا آمدم فهمیدم که
روز اول اعدام ها، ۸ مرداد بوده است.

دادستان: در اینجا عکس چندی از جمله؛ عکس ابراهیم اکبر صفت، که در صفحه ۴۶ است. در مورد ایشان مطلبی می توانی بگویی؟

مسعود سمنانی: می توانم بگویم؛ "ابراهیم اکبر صفت"، کسی بود که سن اش از من دو تا سه چند سال بزرگتر بود. او از یکی از روستا های گیلان می آمد. خیلی رفتار، صورت و فرم روستایی داشت و خیلی آدم صاف و ساده ای بود. بهترین دوست من قبل از اعدام بود. ما خیلی با هم صحبت می کردیم. ما خیلی احساس نزدیکی به هم می کردیم. به خاطر اینکه او خیلی آدم صافی بود.

دادستان: آخرین باری که شما ایشان را دیدید کی بود؟

مسعود سمنانی: فکر کنم همان زمانی که بچه ها را دسته و دسته برای اعدام می برند. از آن بعد دیگر من او را ندیدم.

دادستان: الان داریم راجع به فرعی دو صحبت می کنیم درسته؟

مسعود سمنانی: بله، بله

دادستان: پس من اینجوری می فهمم که ایشان اعدام می کردند.

مسعود سمنانی: بله، بله

دادستان: از کجا می فهمی که ایشان اعدام شدند.

مسعود سمنانی: توضیح می دهد. وقتی ما به سالن فرعی دو (۲) برگشتیم. تنها بچه هایی که از اعدام ها بازگشتند، آنجا بودند. من در این لیست شما که از "ایران تریبونال" پیش شما هست، "جمشید شریعت" رامی بینم. جمشید در فرعی ما بود. در بیرون، خانه ما نزدیک خانه جمشید شریعت بود. بعد از آزادی خانواده جمشید را دیدم و به آنها تسلیت گفتم.

دادستان: ما اینجا "هادی صابری" را می بینیم.

مسعود سمنانی: بله، "هادی صابری" درست است. هادی که من گفتم؛ همین "هادی صابری" بود!

دادستان: تا آنجایی که من می فهمم، ایشان هم اعدام شد.

مسعود سمنانی: بله، ایشان هم اعدام شد.

دادستان: شما از کجا می دانید، که ایشان هم اعدام شدند.

مسعود سمنانی: هادی صابری راهم، من مثل بقیه هادی را بعدا دیگر ندیدم. هادی صابری را از زندان قزل حصار می شناسم. بعد از اعدام ها، وقتی برگشتم به فرعی دو (۲)، یکروز من را صدا کرد. من ترسیدم که نکند شاید من را می خواهند به "کمپته" یا اعدام ببرند!

دادستان: کی شما را خواست؟

مسعود سمنانی: یک پاسداری! بعد من را دقیقاً با خود به طبقه همکف که دم حسینیه بود که ما قبل از اعدام آنجا بودیم! یعنی آن فرعی که بعدا ما را به فرعی دو (۲)

منتقل کردند. در آنجا پاسدار گفت: چشم بندت را بردار، یک سری ساک آنجا بود. از من پرسید؛ صاحبان این ساک ها را می شناسید؟ بنظر من می آید که من چند تا از این صاحبان ساک ها را شناختم. بعدا فهمیدم که آنها نمی دانند صاحبان آن ساک ها کی ها هستند. ولی می خواهند بدانند، آن کسی را که گشتند، می خواهند ساکش را به خانواده اش برگردانند.

دادستان: فقط بگویم: هادی صابری در صفحه پنجاودو (۵۲) در پیوست (E) هست! در اینجا اسم آقای "حمید دانش" هم هست. این همان آقای حمید دانشی پور است، درسته؟

مسعود سمنانی: بله، دانشی پور، درسته!

دادستان: بعدا این ها را در نشست "ایران تریبونال" نوشته بودید؟ بعد می گوید: که ناصرین در این اعدام ها دخیل بوده است! ولی در اینجا بحثی از حمید نوری یا حمید عباسی شما نمی کنید؟ چطور پیش می آید یا چطور امکان دارد؟

مسعود سمنانی: به خاطر اینکه ناصرین شخص اول بود در این قضیه خیلی بارز بود و من هم نمی خواستم و من هم نمی خواستم کل آدم هایی که در آنجا بودند را توضیح بدهم. اصلا موضوع آنجا این نبود که اشخاص دیگری معرفی گردد. من می خواستم پروسه دادگاه را توضیح بدهم و حتی منظورم اسم بردن از شخص خاصی هم آنجا نبود.

دادستان: بعد آنها در لندن، حضورا و شفاها از شما، پرسش می کنند؟ اینجا هم کوتاه در بحث هایی از شما شده نوشته شده است. آنجا می گویند که شمارا در پانزده (۱۵) خرداد میبرند که معادل پنجم (۵) یونی می شود. بعد شما می گوید که اعدام ها بیست (۲۰) جولای آغاز شد. چه جوری باید این تاریخ را دقیق دانست. این دو تاریخ با هم در تناقض می افتد. این را چه می گوید؟

مسعود سمنانی: من برای اولین بار بود که در یک جمع بزرگ حاضر می شدم و روی تاریخ یک اشتباه بزرگ کردم. چرا که در خرداد اصلا اعدامی صورت نگرفت.

دادستان: الان این گزارشی که وکلا "میک یوین پارتنت" نوشتند، شما یک بخشی از آن بدید؟

مسعود سمنانی: بله!

دادستان: شما کی متوجه شدید که فعالیت و کاری، برای تنظیم چنین شکایتی در جریان است؟

مسعود سمنانی: فکر کنم چند روز قبل از اینکه با "ریکا" مصاحبه بکنم!

دادستان: از کجا مطلع می گردی؟

سمعود سمنانی: قبلش "ایرج مصداقی" برای من توضیح داده بود که حمید عباسی می خواهد به سوئد وارد شود. من نمی دانستم درچه تاریخی وبه چه شکلی وارد سوئد می شود. تاکید ایرج برآن بود که به هیچکس نباید بگویی! ایرج یاد آور شد که فردی به نام "کاوه موسوی" با توتماس خواهد گرفت. فکر کنم یک روز قبل از مصاحبه با "ربکا"، کاوه موسوی با من تماس گرفت. آخر شب بود که من از طریق واتس آپ (WhatsApp) با "ربکا" و "کاوه موسوی" صحبت کردم. اولش به فارسی کمی صحبت کردم، بعد هم برای اینکه بخوادم توضیح دهم، کتاب ایرج را آوردم و نقشه رابا دوربین موبیل به آنها نشان دادم. برای آنها توضیح دادم که "حمید عباسی" را من توی "راهری مرگ" دیدم. همینطور کمی توضیحات دادم.

دادستان: حالا من چی برداشت کنم. شما اسمش را مصاحبه می گذارید یاچی؟ مسعود سمنانی: من نمی دانم اسم حقوقی اش چیست؟ من بعدا اینطور برداشت کردم، نوعی دادخواست است!

دادستان: ببین آنچه که با شما شد یک مصاحبه بود یا یک بازپرسی بود که در این گزارش آمد. به زعم شما اسم آن صحبتی که با شما شد، اسمش چی بود؟ ببینید آموغ که شما با خانم "ربکا" صحبت می کنید، اینکه اسمش را مصاحبه یا بازپرسی یا نه بعد از این در موقعیت دیگری هم با شما صحبت شده یا فقط همان است؟ مسعود سمنانی: نه فقط همان است. شاید بالاتر از یک ساعت یا دو ساعت ما گفتگو کردیم. بعد آنرا مکتوب کرد وبه زبان انگلیسی برای من فرستاد. بخشی از انگلیسی اش را می فهمیدم، ان بخش هم که نفهمیدم از ترجمه گوگل استفاده کردم. فکر کنم که همان را به سوئد فرستادند.

دادستان: قبل از مصاحبه تان یا حین مصاحبه تان، آیا عکسی از حمید نوری به شما نشان دادند.

مسعود سمنان: بله، بله! نمی دانم چند تا شاید هم سه تا، بیشتر از صورت حمید نوری را در کامپیوتر ایرج مصداقی دیدم. برای من مهم بود که مطمئن بشوم که دارم راجع به حمید عباسی صحبت می کنم. بعد من کاملا او را شناختم. دادستان: کی شما مطلع شدید آن شخصی که شمابه نام حمید عباسی میشناختید، حالا اسمش حمید نوری است؟

مسعود سمنانی: دقیقا نمی دانم! فکر می کنم اولین دادگاه رسمی اش تشکیل شد. من مطمئن نیستم

دادستان: یعنی مدتی بعد از دستگیری ایشان، شما مطلع می گردید که اسم ایشان حمید نوری است؟

مسعود سمنانی: بله!

دادستان: مرسی

رئیس دادگاه: مرسی از دادستان ها، حالا دیگه نوبت وکیل مشاور است. در مقدمه که شروع کردیم و در لیست هایی که نگاه کردیم. یک سری اسامی در لیست آ (A) بود و یک سری در لیست ب (B) بود که اشاره کردیم و اسامی را که من خواندم، تو هم گوش کردی! حالا سؤال من اینکه: آن اسامی که من خواندم درست بود؟

مسعود سمنانی: بله. بله!

وکیل مشاور: میرویم به برهه اعدام های دستجمعی. تو خودت صحبتش را کردی که به طور فیزیکی مورد ضرب و شتم قرار گرفتی. اول بپرسم: آیا مورد ضرب و شتم فیزیکی قرار گرفتی؟

مسعود سمنانی: بله من دفعه دومی که ناصریان می خواست من رابه بند بفرستند. مورد ضرب و شتم قرار گرفتم.

وکیل مشاور: یعنی بلافاصله بعد از اینکه به "هیئت مرگ" برگشتید و به طرف بند میرفتید، تورا مورد ضرب و شتم قرار دادند؟

مسعود سمنانی: در یک فاصله نشسته بودم. بعد از اینکه می خواستند آخر شب من را به سمت انفرادی برد، دم درب شروع به زدن من کردند.

وکیل مشاور: چرا زدنت؟

مسعود سمنانی: واقعا نمی دانم، خیلی عصبانی بود که من زنده ماندم!

وکیل مشاور: سؤال بعدی ام را درباره سلول های انفرادی را ادامه می دهم، سلول انفرادی یعنی سلولی که تودر آن تنها هستی، درسته؟

مسعود سمنانی: بله من بودم و یک پتو و دمپایی هایم!

وکیل مشاور: چه مدت زمانی مجبور شدی در سلول انفرادی باشی؟

مسعود سمنانی: حدود یک ماه و نیم!

وکیل مشاور: در این مدت اجازه داشتی که به بیرون بروی؟

مسعود سمنانی: اصلا و اصلا بیرون نرفتم!

وکیل مشاور: یعنی یک و نیم ماه، تک و تنها در سلول بودی؟ مساحت این اطاق چقدر بود؟

مسعود سمنانی: یک و هشتاد در دو و نیم متر!

وکیل مشاور: چرا تو را توی آن سلول انداختند؟

مسعود سمنانی: شاید به این دلیل بود که از بالای دست دستور بگیرند و ما را اعدام کنند!

وکیل مشاور: وقتی در طول این یک ماه و نیم در سلول نشستی، افکار ت به کدام سمت می گشت!

مسعود سمنانی: فکرم این بود امروز من را برای اعدام میبرند، فردا می برندیا روز بعد تر؟ در فکرم با دوستانم وبا خانواده ام صحبت می کردم! در سلول روی دیوار نوشته بود: " ای سروایستاده، همواره ایستاده بایست!" حسین فیض قبلآ آنجا چیزی نوشته بود ، الان آنرا به خطر ندارم. به مادرم فکر می کنم. به پدرم فکر می کردم. به مادر و پدرهای فکر می کردند که بچه هایشان را از دست داده بودند. همسرها، خواهرها و بردارها، به چه گناهی؟! نمی توانستم بفهمم چرا ما را اعدام می کنند. من یاد وقتی به سوئد آمدم، به خاطر همین شکنجه هایی که بهمین شده بود، اقامت گرفتم. مسعود تمام مدت در بیان این خاطرات سلول اشک میریخت.

این دوباری که تورا به سمت "هیئت مرگ" می برند، چه مدت است؟

مسعود سمنانی: در فاصله ده روز بوده است!

وکیل مدافع حمید نوری (عباسی) وارد گفتگوشد.

سلام مسعود. من "توماس کوپست" یکی از وکلای حمید نوری هستم. آیا روزهای اول دادگاه را شنیدید؟

مسعود سمنانی: نه.

وکیل مدافع: بازجویی های دیگر دوستان شاید بودید؟

مسعود سمنانی: فقط روز دوشنبه (دیروز) بودم.

وکیل مدافع: شما دوست ایرج مصداقی هستید؟ درسته؟

مسعود سمنانی: بلی.

وکیل مدافع: کتاب هایش را خوانده اید؟

مسعود سمنانی: نه.

وکیل مدافع: آیا بازجویی پلیس کتاب او را برده بودید؟

مسعود سمنانی: برای نقشه هایش برده بودم.

وکیل مدافع: نقشه ها را شما کشیده اید؟

مسعود سمنانی: بلی من کشیده ام.

وکیل مدافع: ببینید فکر کردم به مرداد ۶۷ برسیم. اما نخست از مدیریت زندان

می پرسیم. شما اسم حمید نوری را آوردید می دانید وی چه لباسی داشت؟

مسعود سمنانی: بلی لباس شخصی به تن داشت.

وکیل مدافع: منظور از لباس شخصی چیست؟

مسعود سمنانی: منظورم این است که یونیفرم بر تن نداشت.

وکیل مدافع: یعنی گاهی کت و شلوار و گاه پیراهن و شلوار می پوشید و هیچ موقع

اونیفرم نداشت. خوب ناصریان چی؟

مسعود سمنانی: ناصریان هم لباس شخصی داشت.

وکیل مدافع: یعنی مثل عباسی، گاهاکت و شلوار و پیراهن؟
مسعودسمنانی: بلی.

وکیل مدافع: لشکری چی؟

مسعودسمنانی: لشکری را با یونیفرم دیدم.

وکیل مدافع: یعنی یونیفرم های سبز پاسدارها را به تن می کرد؟

مسعود سمنانی: کمی تیره تر از لباس آن ها به تن می کرد.

وکیل مدافع: ببینید این سؤال را دادستان پرسید: قبلا ما از آقای صحبت کردیم به

اسم آقای عرب، شما این اسم را می شناسید؟

مسعودسمنانی: فقط درباره او شنیدم، ولی او را نمی شناسم.

وکیل مدافع: در چه ارتباطی، اسم ایشان را شنیدید؟

مسعود سمنانی: شنیدم او هم در دادیاری بوده است.

وکیل مدافع: ببینید این را موقعی که در زندان بودی، شنیدید یا بعد از آزادی از زندان

شنیدید؟

مسعودسمنانی: آخرین بار از جلسه در همین دادگاه، با هم زندانی سابق من، نصراله

مرندی شنیدم.

وکیل مدافع: شما اول جلسه به من گفتید: در هیچ دادگاه شرکت نداشتید، به هیچ

حرفی گوش ندادید، الان می گوید، نصرالله مرندی چی گفت؟

مسعودسمنانی: من دوشنبه همین جا بودم!

وکیل مدافع: آهان، خیلی خوب، ببخشید پس شما دوشنبه شنیدید. اولین باری است که

روز دوشنبه اسم عرب را می شنیدید؟

مسعودسمنانی: قبلا هم شنیدم ولی این آدم را نمی شناسم!

وکیل مدافع: ببینید سؤال مشخص این است که آیا شما این اسم را در گورهدشت

شنیدید یا این که بعد ها شنیدید؟

مسعودسمنانی: یاد نمی آد!

وکیل مدافع: پس به زعم شما، ایشان دادیار بود، درسته؟

مسعودسمنانی: یک موقعی ایشان دادیار بودند. نه نمی دانم.

وکیل مدافع: خوب، میدانید چه مقطعی ایشان دادیار بودند؟

مسعود سمنانی: نه، نمی دانم!

وکیل مدافع: با اجازه دادگاه، یک سری کروکی است، می خواهم نشان بدهم! ببینید

، این نقشه ای است که ما روز دوشنبه به آن نگاه کردیم! ببینید این کروکی را تا

جائیکه من می فهمم، شما این کروکی را کشیده اید؟

مسعود سمنانی: بلی

وکیل مدافع: کی این ها را کشیدید؟

مسعود سمنانی: فکر می کنم سال ۲۰۰۵ و یا ۲۰۰۶.
وکیل مدافع: من نمی دانم که دادستان این سؤال را از شما پرسید یا نه، تو این نقشه محل دادگاه این را آنجا نشان می دهید. حالا به نظر شما دادگاه آنجا بود یا جای دیگری؟

مسعود سمنانی: ممکن است یک ساختمان جلوتر باشد، اما دقیق نمی دانم.
وکیل مدافع: کی متوجه شدید دادگاه می تواند اینجا باشد؟
مسعود سمنانی: تازه گی ها به نقشه نگاه کردم. ولی فکر می کنم، شاید یک ساختمان اشتباه شده باشد.

وکیل مدافع: ببینید این تازه گی ها، چقدر تازه است، یعنی کی می تواند باشد؟
مسعود سمنانی: یک هفته پیش.

وکیل مدافع: شما از سال ۲۰۰۵ و یا ۲۰۰۶، این نقشه را می کشید، ولی از هفته قبل احساس را دارید که می تواند اشتباه باشد؟
مسعود سمنانی: من سال ۲۰۰۵ و یا ۲۰۰۶، اینجا را کشیدم. ولی فکر می کنم اینکروکی اینجا را در دهنم بیارم. حسن کردم که این درست جا گذاری نشده است.
وکیل مدافع: این را به پلیس سوئد نشان می دهید؛ به پلیس گفتید: شاید جای دادگاه محل دیگری بوده باشد؟

مسعود سمنانی: نه. من آنرا نمی دانستم
وکیل مدافع: یعنی شما بعدا به این نتیجه رسیدید. مگر شما به شهادت های آقای ایرج مصداقی گوش نکردید؟ با کسی سر این قضیه صحبت نکردید؟
مسعود سمنانی: نه. با ایرج که اصلا صحبتی نکردم!

وکیل مدافع: خودت پس از ۱۵ و یا ۱۶ سال به این نتیجه رسیدی که اشتباه است؟
مسعود سمنانی: بلی. من در واقع این قسمت را فقط دوبار دیدم
وکیل مدافع: شما بعدا تعریف می کنید که من هیجدهم (۱۸) و بیست و یکم (۲۱) مرداد اینجا بودم. تا جائیکه من می فهمم، شما در کردید و نشستید. هم قبل از اینکه شما رابه دادگاه ببرند و هم وقتی از دادگاه برمی گردانند. درست فهمیدم؟ شما کجای راهرو گور دشت نشستید بودید؟

مسعود سمنانی: با نشان دادن نقشه گفت: اول اینجا، بعد از دادگاه این جا نشستید بودم.

وکیل مدافع: به خاطر این که قضیه بر این جا بیفتد. اینجا آشپزخانه است. شما دم دیوار آشپزخانه نشستید بودید؟

مسعود سمنانی: نمی توانم بگویم: دیوار آشپزخانه، اما روبه روی راهرو نشستید بودم.
وکیل مدافع: من فکر می کنم شما در جواب دادستان گفتید: در مقابل اتاق نشستید بودید؟

مسعود سمنانی: نه من نشان دادم که این جا نشسته بودم.
وکیل مدافع: یعنی آن طرفی که روبه رویم راهرو بود و نمی دانستم پشتم آشپزخانه بود.

وکیل مدافع: یعنی به آن طرفی که ساختمان آشپزخانه وجود دارد!
مسعود سمنانی: نه من نگفتم که پشتم ساختمان آشپزخانه بوده است. من مقابل این راهرو نشسته بودم. این فرم هم باید جابجا بشه ...
وکیل مدافع: شما " کریدور مرگ " را اینجا گفتید
مسعود سمنانی: نه و نه ، "کریدور مرگ" این طرف است .

وکیل مدافع: به آن میرسیم. روز دوشنبه، بعد صحبت با دادستان، شما تعریف کردید که عباسی یک لیستی راصدا می کند. که آنها را برای اعدام می برند .
چون بحث سر این بود که آیا شما صدای عباسی را می شناختید؟ شما گفتید: عباسی رامی دیدید که لیست رامی خونه. آیا شما عباسی را دیدید که لیست را می خواند؟
مسعود سمنانی: بلی دیدم.

وکیل مدافع: خوب حالا که این توجه را می کنید کدام تاریخ است ۱۸ یا ۲۱ مرداد یا هر دو این روزها ست؟ چه تاریخی از ماه مرداد است؟
مسعود سمنانی: حدسم این است که ۱۸ مرداد بود و یا ۲۱ مرداد، نمی دانم.
بیش تر فکر می کنم ۲۱ مرداد بود.

وکیل مدافع : این که شما می بینید ، تنها در یک روز می بینید؟
مسعود سمنانی: بلی ، تنها یک روز می بینم.

وکیل مدافع: یعنی طبق ذهنیت شما باید روز ۲۱ مرداد باشد؟ عباسی اسامی را می خواند و زندانیان را به صف می کند و آنها را به سوی حسینیه می برد؟
مسعود سمنانی: من اینجوری گفتم: ۲۱ مرداد بود که عباسی لیست زندانیان را می خواند.

وکیل مدافع: شاید من سئوالم را بد طرح کردم. این اسامی را که می خواند، آنها را به سمت حسینیه می برد؟

مسعود سمنانی: من فقط گفتم : به صف می شوند که بروند به سمت کریدور!

وکیل مدافع: ببینید اسامی را می خواند بعدا می بردند ته کریدور؟

مسعود سمنانی : بلی زندانیان صف می ایستادند تا به ته کریدور بروند.

وکیل سمنانی : ما داریم همان بحث ۲۱ مرداد را می کنیم؟

مسعود مدافع: بلی.

وکیل مدافع: آیا شما اسامی زندانیان را که حمید عباسی می خواند، اسمی رابه یاد می آورید؟

مسعود سمنانی: من حافظه ام در اسم خوب نیست و واقعا اسمی نشنیدم که من بشناسم.

وکیل مدافع: یعنی شما هیچ کدام از آن‌ها نمی‌شناختید؟

مسعود سمنانی: نه. من نتوانستم بشناسم

وکیل مدافع: آن موقع هم چشم‌بند داشتید؟

مسعود سمنانی: بلی.

وکیل مدافع: بعد زندانیان را می‌برند ته کریدر و هرچی میرفت تاریک‌تر بود و

شما آن‌ها را نمی‌بینید؟

مسعود سمنانی: نه!

وکیل مدافع: پس شما نمی‌بینید که کسی را به حسینه می‌برند یا خیر؟ دادستان

از شما می‌پرسد: پس شما از کجا می‌دانید آن‌ها اعدام شدند؟ ولی شما گفتید؛ اینها

بر نگشتند!

مسعود سمنانی: خوب آن زمانی که من آنجا بودم، آن‌ها برنگشتند. من ندیدم

برگردند.

وکیل مدافع: ولی شما آن‌ها را نمی‌شناختید؟

مسعود سمنانی: ولی می‌دانستم به‌سوی محل اعدام می‌برند.

وکیل مدافع: ببینید می‌گویید شمار ابعاد از دادگاه می‌برند روز ۲۱ می‌برند به طرف

حسینه. بعد شما رفتید به آن جایی که ما می‌گوییم: ساختمان شماره ۹.

مسعود سمنانی: بلی درسته. آن روز ناصریان تنها مرا به آنجا برد.

وکیل مدافع: پس می‌شد کسانی را به حسینه ببرند و آن اشخاص را اعدام نکنند؟

مسعود سمنانی: من شنیده بودم و بچه‌ها با مورس گفته بودند؛ آن‌هایی را که

سمت چپ سالن به صف می‌کنند، آن‌ها را برای اعدام می‌برند.

وکیل مدافع: سؤال این است ناصریان شمارا شخصاً به‌سوی حسینه برد، اما اعدام

نشدید؟

مسعود سمنانی: من نمی‌دانستم اعدام خواهم شد یا نه.

وکیل مدافع: اما شما اعدام نشدید؟

مسعود سمنانی: نه نشدم.

وکیل مدافع: خوب حالا بریم روی نقشه دیگر. شما اینهار اتما از کتابایرج مصداقی

کپی می‌کنید!

مسعود سمنانی: من کپی نمی‌کنم. پلیس کپی می‌کند!

وکیل مدافع: حالا بریم سر "ایران تریبونال" که شما در لندن شهادت دادید. در سال

۲۰۲۱۲. یادت می‌آید چی گفتید؟

مسعود سمنانی: نه دقیقا اما درباره زندان گفتم.

وکیل مدافع: فکرمی کنید آن‌هایی را که به "ایران تریبونال" گفتید با گفته‌هایت به این دادگاه یکی است؟
مسعود سمنانی: نه فرق می‌کنند.

وکیل مدافع: می‌توانید بگویید چرا شما در آن‌جا اسمی از حمید عباسی نیاوردید؟
مسعود سمنانی: بلی دادگاه "ایران تریبونال" بود نه عباسی.

وکیل مدافع: به دادستان گفتید: شما اسم ناصریان را آوردید چرا؟

مسعود سمنانی: ناصریان نهایت حس و نفرت نهایی خود را به ما نشان می‌داد.

وکیل مدافع: یادت می‌آید در "ایران تریبونال" چرا اسم عباسی را نیاوردید؟

مسعود سمنانی: من در آن‌جا یک پروسه را توضیح دادم.

وکیل مدافع: به پلیس گفتید در "ایران تریبونال" اسمی از کسی نبرده بودید؟

مسعود سمنانی: من در پلیس تمرکز نداشتم. سخت بود سوئدی صحبت کنم.

وکیل مدافع: شما در "ایران تریبونال" حرف از عباسی نزدید. فقط بحث

ناصریان را کردید. آیا به پلیس هم همی را گفتید؟

مسعود سمنانی: من درست متوجه نشدم چی گفتم. من قصد طرح اسم‌ها را نداشتم.

وکیل مدافع: شما اسامی دیگران را آوردید اما نام نوری را نیاوردید.

مسعود سمنانی: من منظورم اشخاص خاصی نبود من فقط پروسه را توضیح دادم.

وکیل مدافع: شما چرا اسم رئیسی را می‌برید؟ در حالی که شما نه در اداره پلیس

اسم رئیسی را نیاوردید؟

مسعود سمنانی: نه نیاوردم.

وکیل مدافع: ببینید من سخنان شما را گوش کردم در حالی که فارسی بلد نیستم

اما دوستی دارم که فارسی بلد است. شما بحث ۱۵ خرداد را نکردید. ۱۵ مرداد

گفتید. یادتان می‌آید در مورد ایران تریبونال درباره دادگاه گوهر دشت چی گفتید؟

مسعود سمنانی: نه دقیقا.

...

بخش بعد از ظهر دادگاه تعطیل شد تا فردا پنج‌شنبه. چون که جلسه دادگاه شاکی

دوازدهم حمیدرضا خلاق دوست بود. اما متاسفانه وی چهار ماه پیش به دلیل ابتلا

به کرونا فوت کرده بود. حمیدرضا خلاق دوست ۱۰ سال در زندان بود و شاهد

اعمال نوری بود که زندانیان را برای اعدام می‌برد. قبلا پلیس ویدیویی از وی

ضبط کرده بود که قرار بود امروز در دادگاه پخش شود اما این ویدیو پخش نشد.

بر پایه‌ی یادداشت‌های پیشینم برآیم:

دادخواهی همین است! هم صدا شدن با مادران، پدران، همسران و فرزندان همه‌ی ایرانیان خفته در خاوران‌های ایران، بدون گره زدن نام مبارزان با وام خواهی حقوق بشری اتحادیه‌ی اروپا که نماینده‌اش در جریان مضحکه‌ی نشست قاضی مرگ ابراهیم رئیسی برتخت قوه‌ی اجرایی مهمان این جانی و حاکمیت جنایتکار بوده‌اند.

باری کارما از امروز با دادگاه و محاکمه حمید نوری در استکهلم تازه آغاز شده است، پژواک صدای دادخواهی همه‌ی مردمان رنج کشیده و داغدار، به وسعت ایران باشیم

با ارائه شهادت مسعود اشرف سمنانی، جلسه نوزدهم از دادگاه حمید نوری در شهر استکهلم به پایان رسید. جلسه بیستم به الین شاکی خانواده دادخواه یگانه دختر محمود علیزاده تبریزی، سولماز علیزاده اختصاص دارد که دادگاه عصر روز پنجشنبه تشکیل می‌گردد که از طریق راه دور با دادگاه ایجاد ارتباط می‌کند.
تا یادداشتی دیگر ...

لینک یادداشت های دادگاه حمید نوری در استکهلم :

<https://drive.google.com/drive/folders/11-DDPT0OmT6arD5agxkUrtLQkrNET6r?usp=sharing>